فهرست

[مقدمه 2](#_Toc121299553)

[تعریف لذت و الم 2](#_Toc121299554)

[نکته اول 3](#_Toc121299555)

[نکته دوم 6](#_Toc121299556)

[نکته سوم 6](#_Toc121299557)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / ادخال سرور

# مقدمه

عرض شد ما دریکی دو جلسه مقداری از بحث فقهی فاصله می‌گیریم برای این‌که مقدمه‌ای بشود برای بحثی در باب غم و شادی و سرور و خشنودی و حالاتی از این قبیل. بحث پنجم در روابط اجتماعی عبارت بود از ایذا ء و خوشحال سازی. شاید بهتر بود از همان ابتدا می‌گفتیم و بعد هم به دلیل این‌که در بحث فقهی در باب اصل احکام خوشحال شدن یا ناراحت شدن نبود متعرض می‌شدیم و بعد وارد بحث ارتباط انسان با دیگران می‌شدیم منتها ابتدا متفتن به این نبودیم یا اگر بودیم می‌گفتیم کار ما نیست این بحث. به ذهن می‌آید چون کمتر این بحث مطرح می‌شود و مقداری هم مورد ابتلا هست در روزگار ما به‌عنوان تکمله و خاتمه بحث به این مسئله می‌پردازیم که خوشحالی و ناخشنودی و لذت و الم و خوشی و رنج و محنت و رضایت کراهت و نشاط و افسردگی و از این قبیل مفاهیمی که این دوگانه را بیان می‌کنند چه مفهوم و بار و معنا و ریشه‌ای دارند و در ابتدا با نگاه فلسفی و در ادامه چه احکامی دارند با نگاه فقهی. عمده مباحثی که در ذیل دوگانه لذت و الم مطرح می‌شود در دو مقام قرار می‌گیرد یکی مقام فلسفی و تحلیلی و یکی هم مقام فقهی که این‌ها ربطی به روابط عام اجتماعی ندارد بلکه مقدمه‌ای برای آن است ولی فی حد نفسه ارزش دارد و درواقع تکلیف خود را می‌خواهد مشخص کند و البته در تعیین تکلیف برای دیگران چه در روابط عام اجتماعی و چه روابط خانوادگی چه روابط تعلیم و تربیت و چه روابط حکومت و رعیت در همه این‌ها این مباحث نقشی دارد احکام خوشحالی و سرور ازیک‌طرف و احکام ناخشنودی و رنج و محنت از طرف دیگر در این چند مبحث اثر دارد.

# تعریف لذت و الم

پس تکمله‌ای حاوی دو مقام عرض شد مقام اول مباحث فلسفی و کلامی و تحلیلی و نظری است در این مقام عرض شد شاید ریشه‌ای‌ترین مبحث مرتبط با این مسئله همان چیزی باشد که در فلسفه به‌عنوان لذت و الم نامیده می‌شود لذت خوشی است و الم درد و ناکامی است. کامیابی و ناکامی، لذت و الم، یا خوشی و رنج، رضایت و کراهت، نشاط و افسردگی ملزومه‌ای از مفاهیم که احیاناً تفاوت‌هایی دارد ولی درنهایت در یک خانواده قرار می‌گیرند و تا حدی تحلیل‌ها ترتب و عدم ترتب و ترادف و عدم ترادف این‌ها مشخص خواهد شد.

عرض می‌شود در سنن فلسفی گاهی این‌جور تعریف می‌شده است که اللذة ادراک الموجود. و این محل اشکالاتی قرارگرفته است و تحلیل دوم این است که ادراک الملائم، در هر دو تعریف الم در مقابل به این صورت است که الم ادراک العدم است و در تعریف دوم ادراک مالایلائم. هرکدام از این‌ها محل مناقشاتی قرار گرفته است و تعریف سومی است که در کلام بوعلی سینا در نمط ثامن در اشارات آمده است که النمط الثامن فی البهجت و السعادة است و البهجت هم السرور تعریف شده است. این تعریف سوم ناظر به حل برخی از مشکلاتی است که در دو تعریف اول آمده است که به این خیلی نمی‌پردازیم چون بحث‌های مفصلی دارد و به آن‌ها نیازی نیست. گفته‌شده است که ما اگر بخواهیم این مفهوم را با آن مواجه شویم یک حالت این است که این‌ها مفاهیمی است که مربوط به علم حضوری‌اند و از وضوح بالایی برخوردارند و نیازی به تعریف نیست و این تعریف‌ها از باب تعریف شرح الاسمی است درعین‌حال اگر بخواهیم دقتی کنیم باید این سیر را طی کنیم به‌عبارت‌دیگر در اینجا لذت و الم را به‌عنوان عرض تلقی می‌کنیم نه مفهوم انتزاعی و از مقولات اولی است و علی‌رغم این‌که مفهوم واضح دارد ولی ازلحاظ منطقی قابل‌تعریف است منتها چون خیلی وضوح دارد به دلیل این‌که هرکسی به علم حضوری با این مسئله مواجه است ازاین‌جهت قاعدتاً شرح الاسم است و دقیق نمی‌توان آن را منعکس کرد. طبق تلقی که الآن از جوهر و عرض وجود دارد و حتی با تعمیقی هم که ملاصدرا در تعریف عرض دارد این‌ها از اعراض‌اند ملاصدرا در باب جوهر و عرض و حقیقت جوهر و عرض و نسبت جوهر با عرض مفاهیمی مثل لذت و الم از کیف نفسانیه هستند و مفهوم ماهوی‌اند و از اعراض‌اند و از اعراض در کیف‌اند و در کیف هم از نوع کیف نفسانیه‌اند و در تعریف این‌ها این سه تعبیر وجود دارد ادراک الموجود یا ادراک المعدوم برای لذت یا الم، دوم ادراک الملائم و ادراک ما لایلائم و سوم تعریف جامع‌تر جنسی و فصلی است که در نمط ثامن آمده است. آنچه شیخ در نمط ثامن فرمود این است که الذة هی ادراکٌ و النیلُ لوصولِ ماهو عند المدرک کمال و خیر من حیثُ هو کذلک و بعدها با فاصله سه چهار صفحه این افزوده‌شده است ولا شاغلَ ولا مضادَ للمدرک. و الم هم این‌طور تعریف شده است هو ادراک و نیل لوصول ما هو عند المدرک آفةٌ و شرٌ و لاشاغلَ و لامضادَ للمدرک، این تعریفی است که ملاصدرا ناظر به مناقشاتی که در تعاریف قبلی بوده است آورده است و خواسته است ممیزات و مقومات و دقائقی که در تعریف باید اخذ شود و چون در آن تعریف‌ها نبوده است آن‌ها را رفع کند البته بعضی‌ها هم میگویند همان ادراک الملائم را اگر دقت کنیم و با دقائق فنی تفسیر کنیم همه این قیود را در برمی‌گیرد ولی درهرحال در تعریف ایضاح خوب است این‌که احاله کنیم به دقائقی که لازم و ملزوم‌ها استفاده کنیم در تعریف شایسته نیست و تعریف باید امر واضحی باشد.

بخش اول ما نکاتی است در ارتباط با قیودی که در اینجا آمده است و در ادامه به مباحثی که محتوایی‌تر است و با این تعریف ارتباط دارد بپردازیم و به مباحثی که ملاصدرا در چند جای اسفار در مقولات عشر و اعراض آورده است در جلدهای هشت و نه آورده است. نکاتی که در این تعریف است به همین شکلی که در اشارات ملاحظه کردید با مقداری تلخیص و تکمیل عرض می‌کنیم.

## نکته اول

می‌فرماید لذت ادراکٌ و نیلٌ، جنس تعریف دوتاشده است به این دلیل که بوعلی و خواجه می‌فرمایند ادراکٌ و نیلٌ. بوعلی و خواجه هردو سیر تطوری شخصیتی داشته‌اند و منتها سیر تطوری خواجه بلندتر بود و به‌جایی رسید که جز ارکان تشیع قرار گرفت. تعبیر ایشان این است که ما باید دقت کنیم که در خوشی و شادمانی و لذت دو چیز نقش دارد به نحو مترتب یکی ادراک است که از مقوله علم و فهم و درک است و لذا لذت یک عنوان قصدی است بدون این‌که چیزی بفهمد و بداند و توجه کند ولو بالاجمال لذت معنا ندارد. اگر از چیزی که کامل غافل است و توجهی ندارد که به هدفی رسید لذت به او دست نمی‌دهد و باید ملذّ را بفهمد. و آمدن آن در فاهمه آن کافی نیست به دلیل این‌که ظهور ادراک همان ادراک وصولی است و ملازم با لذت نیست و همیشه وصف العیش واقعاً عیشی در آن نیست تصور یک مقصد یا غرضی یا امر ملذی لذت‌بخش نیست اگر باشد لذت دیگری است و متفاوت با لذت اصلی است و لذا چون ادراک ظهور در ادراک وصولی دارد میگویند این کافی نیست و نیلٌ اضافه می‌شود و باید وجدان کند و در دایره وجودی او درک شود که درک حضوری است یا به تعبیر اشارات اصابةٌ باشد یعنی واقعاً برسد به آن نه این‌که تصور کند. ادراکٌ و نیلٌ، ایشان چون می‌فرماید ما کلمه‌ای نداشتیم که هردو را بگوید ترکیب کردیم ولی علی‌الاصول باید جنس یک کلمه باشد و واژه دوم را اگر می‌گفتیم نیلٌ شاید نیل حضوری ملازمه با ادراک داشته باشد ولی چون این دلالت هم باز التزامی و غیرصریح می‌شد در تعریف مناسب نبود و ادراکٌ و نیلٌ آورده شده است.

ما در نکته اول یک ملاحظه‌ای داریم شاید درجایی هم خواجه در تعلیقات به آن اشاره‌کرده باشد تردید دارم ولی به نظر می‌آید این نکته درست باشد که ظاهراً لذت نه‌تنها ادراک نیست بلکه نیل حضوری و وجودی هم نیست بلکه حاصل این دو است در مقام خارج این دو به هم چسبیده است و ممکن است به لحاظ وجودی هم نوعی وحدت داشته باشد ولی وقتی می‌خواهیم تحدید کنیم لذت نه علم حصولی و درک و شناخت حصولی است که اولی بود و نه رسیدن به مقصد و مطلوب است یا در لذت‌های عقلی چیزی را بفهمد، همین‌که چیزی را می‌فهمد به او لذتی دست می‌دهد همان‌طور که خواجه گفت عین الملوک و ابناء الملوک که لذت درک معقولات را بفهمند هیچ‌کدام لذت نیست و هردو ظاهراً مقدمه است و لذت اگر بخواهیم بگوییم تعبیری باید پیدا کنیم و ظاهراً ضیق خناق بوده است که این را باهم آورده است و ظاهراً نیل جزء مفهوم است و به نظر می‌آید حقیقت لذت حال نفسانیه و کیفیت نفسانیه‌ای است غیر از علم حصولی و علم حضوری و غیر از اتصال وجودی که ملذّ را درک می‌کند مثل خوردن و آشامیدن و بعد هم نیل وجودی و بعد هم آثار آن‌که در علم حضوری پیدا می‌شود به دست می‌آورد که این هم دو تا است که نیل خارجی است و انعکاس آن در علم حضوری است. بنابراین اینجا هم علم حصولی است هم نیل خارجی و هم علم حضوری ولی درعین‌حال خوشی و سرزندگی چیزی است که حاصل این پروسه در فرایند است و هر تعبیری بیاوریم محل بحث است. درواقع باید بگوییم سرورٌ فرحٌ حاصل عن الادراک و الاصابة و نیل، بنابراین از نظر روان‌شناختی هم که دقت کنیم حالت خوشی و شادی و انبساط و فرح و بهجت منظومه‌ای از مفاهیم که یک امر سوم یا چهارمی را نشان می‌دهند آن‌هایی که اینجا آمده است مقدمه است. نیل وجودی ادراک حضوری که جمع بشود حالتی پیدا می‌شود که سرزندگی و بهجت و انبساط خاطر است.

در الم هم همین‌طور است الم هم ادراک و نیل به آفت و شر است با همان مقدماتی که اشاره شد و نتیجه آن سرخوردگی و ناخوشایندی است و این چیزی غیر از آن پروسه‌ای است که مقدمات این‌ها است. این ترتب احوال نفسانی است که از آنجا شروع می‌شود و به اینجا می‌رسد البته خود ادراک و نیل و آگاهی حضوری ما را به فرح و انبساط خاطر می‌رساند حال جدیدی که غیر از اتصال به شی‌ء است اصابت به شی‌ء است و غیر از درک است و مقوله سرور و فرح نه علم حصولی است و نه از مقوله علم حضوری است و نه از مقوله نیل خارجی است بلکه حاصل این‌ها است و الم هم حاصل این‌ها است. خود فرح و انبساط منظومه از واژگان در عربی داریم که این را نشان می‌دهد و خود این می‌شود هسته‌ای که مترتب بر چیزهای دیگر می‌شود. این‌یک خوشه به‌هم‌پیوسته است مفاهیمی که پیرامون خوشی و بهجت است و چیزهایی که در تعریف آمده است جز مقدمات است. چیزهایی هم مترتبات است و احوال دیگری که آن‌ها هم در منظومه قرآنی مهم است و اگر کسی بخواهد تفسیر موضوعی قرآنی بگوید باید این را آنجا مطرح کند.

بنابراین این‌که فرموده‌اند اللذة هی ادراک و نیل کافی نیست بلکه چیز دقیق‌تری است و دفاعی که می‌شود کرد این است که ایشان می‌فرماید من چون واژه‌ای پیدا نکردم این را ترکیب کردم.

سؤال: با علم حضوری چه چیزی را درک می‌کند در این بحث؟

جواب: وقتی آب می‌آشامد وقتی نیل واقعی شد نیل به ملتذ حضوری است که لذت ایجاد می‌کند که بعداً این‌ها را ادامه پیدا می‌کنیم بین ملتذ و ملتذٌبه بالذات اتحاد است و ملتذبه بالذات آن است که معلوم به علم حضوری می‌شود.

سؤال: همراه با انبساط حضوری است؟

جواب: بله همراه است و انبساط نتیجه‌اش است. دو جواب می‌دهیم آنچه بوعلی آورده است کاری به علم حضوری ندارد و می‌گوید ادراک و نیل و اصابة و علم حضوری هم باز غیرازآن می‌شود. لازمه درک نیل حضوری و وقوع آن در ساحت وجود علمی او انبساط است منتها اگر فقط علم حصولی و اصابت بگیریم تمایز خیلی واضح است و باملاحظه علم حضوری بازهم تمایزش خیلی واضح است.

سؤال: مدرک انبساط چیست؟

جواب: مدرک انبساط هر چیزی که در دایره علم وجود من آمد هم معلوم به علم حضوری است و هم احیاناً علم حصولی است.

سؤال: پس در تعریف باید ادراک حضوری را بیاوریم؟

جواب: باید در مقدمات بیاوریم لازم نیست همه ویژگی‌های وجودی شی‌ء در تعریف بیاید. این‌که معلوم به علم حضوری است جز احوالش است.

سؤال: ...

جواب: سؤال خوبی است که ادراک حصولی لازم است؟ معلوم به علم حضوری اگر ذهن هیچ برداشتی از آن نکند یعنی نمی‌شود منتها ادراکات آن ادراکات حصولی خیلی مجمل است و این‌یک بحث در فلسفه ذهن که ما می‌توانیم یک معلوم به علم حضوری داشته باشیم بدون این‌که هیچ برداشت حصولی از آن شود یا اینکه به‌مجرد این‌که علم به معلوم حضوری پیدا شد یک علم حصولی در آنجا حاصل است ولو خیلی بالاجمال و الارتکاز و الخفا و اگر بخواهد تبدیل به تفصیل شود اعمال یک امعان جدیدی لازم دارد در این صورت فرمایش شما جواب دارد ولی اگر کسی بگوید ما می‌توانیم معلوم به علم حضوری داشته باشیم که هیچ علم حصولی به آن در انسان ایجاد نشود در خدا که از نظر فلسفی می‌شود.

سؤال: می‌شود برای تأثیر ادراک به‌جای این‌که این‌ها را مصدری بگیریم اسم مصدر بگیریم

جواب: این‌ها همه اسم مصدر است فعالیتش ارزشی ندارد بیشتر حاصل درک و نیل است و فعل خیلی نقشی در تعریف ندارد

سؤال: اگر اسم مصدر باشد با فرمایش شما قابل‌جمع است یا بازهم متفاوت است؟

جواب: بازهم متفاوت است.

این نکته را همیشه در ذهن داشت که احوال روحی در تعریف اگر درجایی آمد خیلی جاها آن نیست و این‌ها همه مقدمات است. این‌یک قید است که جنس است که باید بگوییم انبساطٌ یا بهجتٌ حاصله از این سه بحثی که ما گفتیم.

## نکته دوم

قیود بعدی شاید چندان مشکلی نداشته باشد. در قید دوم می‌گوید لوصول ما هو عند المدرک، ایشان می‌فرماید لوصوله یعنی لوجوده و حقیقته نه ماهیتش بعد از این‌که می‌گوید نیلٌ هنوز هم گویا تردیدی دارد که ادراکی که حاصل اصابت واقعه است شاید در حد ادراک ماهوی است بعد می‌گوید لوصوله یعنی ادراک علم به حقیقت آن است نه به ماهیتش. خیلی لازم نیست بعد از دقت‌هایی که در آنجا کردیم به این بپردازیم چون بعد از این‌که ادراک و نیل را به معنای حضور و حصول و وجود و اتصال قراردادیم یعنی وصول به حقیقت است و وصول ذهنی نیست و مقداری هم حالت تأکیدی دارد که شاید در تعریف خیلی مناسب نباشد.

## نکته سوم

قید لما هو ادراکٌ و نیل لما هو عند المدرک کمالٌ و خیر می‌خواهد بگوید لذت و الم غیر از مصلحت و مفسده واقعی است با این توضیح که ما خیر و شر نفس الامری داریم و یک خیر و شر اضافی منتسب به شی‌ء دیگری داریم و در اینجا لذت با رسیدن به خیر واقعی حاصل نمی‌شود. الآن اگر کسی نماز شب بخواند درحالی‌که او درکی از این ندارد که این برای او خیر و کمال است لذتی تولید نمی‌کند بنابراین لذت و شادی و در نقطه مقابل غم و درد وقتی حاصل می‌شود که به چیز برسد که مدرک آن را کمال و خیر می‌داند و مادامی‌که آن کمال و خیر تصدیق داشته باشد و کمال و خیری که برای من است اگر من این درک را نداشته باشم هیچ‌وقت التذاذی حاصل نمی‌شود اگر مصلحتی حاصل شد و مصلحتی است که بدون عبور از کانال علم و آگاهی میسر است که حاصل شود مثل این‌که جوری رفت که تصادف نکرد ولی هیچ آگاهی ندارد نیل برای این شخص انجام‌شده است اما نه نسبت به چیزی که ملتذ و شخص آن را کمال برای خود می‌داند نشد فایده ندارد بنابراین کمال و خیر دو نوع است یکی کمال و خیر نفس الامری و یکی هم کمال و خیر عند المدرک و مقوم لذت وصول کمال و خیر عند المدرک است با مقدماتی که گفته شد. بین کمال و خیر عند المدرک و کمال و خیر نفس الامر من وجه است برای این‌که ممکن است چیزی کمال و خیر نفس الامری است و پیش مدرک هم تصدیق به آن وجود دارد این همان کاری است که دین می‌خواهد انجام دهد که کمال و خیر واقعی باید کمال و خیر مطلوب شما بشود. باید موانع را کنار زد که این‌ها باهم تطبیق پیدا کند و گاهی هم این دو از هم تفکیک می‌شود کمال و خیر نفس الامری وجود دارد ولی به دلیل موانع و عوامل او این را کمال و خیر نمی‌داند.

سؤال: عکسش هم هست؟

جواب: بله من وجه است.

سؤال: یعنی می‌شود کمال و خیر نباشد ولی این از آن لذت ببرد.

جواب: بله این‌طرف کمال و خیر نفس الامری که مدرک نیست و بالعکس کمال و خیری که او کمال و خیر می‌داند ولی فی نفس الامر یا اصلاً کمال و خیر نیست یا با ملاحظاتی که بعد میگوییم اهم و مهم و تزاحماتش نشده است.

مصالح و مفاسد غیر از التذاذات و آلام است التذاذات و آلام مبتنی بر درک خوبی و بدی شیء برای خودش است نه برای دیگران.